

بررسی حدیث «یکون بعدی اثنا عشر» از دیدگاه اهل سنت*

سیدفیاض حسین رضوی**

چکیده

در این مقاله، حدیث شریف رسول خدا ﷺ «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» را بررسی و به دو دسته از دیدگاههای اهل سنت در این زمینه اشاره شده است. دسته اول دیدگاهی است که حدیث فوق را ناظر به خلفا می‌داند. دسته دوم روایات، مصداق حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه» را ائمه شیعیان دانسته است. این مقاله با بررسی و نقد دیدگاه نخست به تحکیم دیدگاه دوم می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: حدیث، اثنا عشر، خلافت، امامت.

تاریخ تأیید: ۸۷/۰۶/۲۵

* تاریخ دریافت: ۸۷/۰۲/۱۱

** دانش‌پژوه دوره دکتری تفسیر تطبیقی، مدرسه عالی امام خمینی نطنز قم.

مقدمه

بحث در مسئله خلافت و امامت همواره به عنوان موضوعی اصلی مورد توجه متکلمان و علمان بوده است، به طوری که هزاران کتاب، رساله و مقاله در این خصوص به رشته تحریر در آمده است. بدین سان، این موضوع همیشه به عنوان موضوع زنده و مهم، نقش تعیین کننده‌ای در اعتقاد و عمل امت اسلامی ایفا کرده است. همچنین در بحث راجع به دوازده خلیفه و جانشین که بحث مهمی از بحثهای خلافت است، احادیث رسول خدا ﷺ همچون حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفة» مورد تحلیل و تفسیر قرار می‌گیرند.

کلیات

۱. مفهوم خلافت

در زبان عربی خلافت به معنای نیابت و جانشینی آمده است: «خلف و یخلف: جانشین شد جای (کسی یا چیزی) را گرفت.» راغب اصفهانی در کتاب مفردات خود می‌نویسد: «والخلافة النيابة عن الغير اما لغيبة المنوب عنه واما لموته واما لعجزه واما لتشريف المستخلف وعلی هذا الوجه الاخير استخلف الله اوليائه فی الارض.»

خلافت عبارت از نیابت و جانشینی دیگری در یکی از این موارد است:

۱. جانشینی به علت غیبت دیگری (جانشین کننده).
 ۲. جانشینی به علت فوت و مرگ دیگری (جانشین کننده).
 ۳. جانشینی و نیابت به علت عجز و ناتوانی دیگری (جانشین کننده).
 ۴. جانشینی به خاطر ترفیع و بزرگداشت جانشین و رساندن او به کمال.
- بر اساس مورد چهارم است که خداوند اولیای خود را در زمین خلیفه قرار داده است. از همه این معانی که راغب برای خلافت و جانشینی بیان کرده، معنای دوم جانشینی به علت رحلت و فوت دیگری مورد بحث و مقصود و مراد ما خواهد بود.

ابن منظور نیز می‌گوید:

«خلف یخلف فلان فلاناً اذا كان خلیفته یقال: خلفه فی قومه خلافة و فی التنزیل العزیز: و قال

موسی لآخیه هارون اخلفنی فی قومی.»^۲

بنابر آنچه راغب و ابن منظور بیان کرده‌اند می‌گوییم: بعد از رحلت و فوت رسول خدا ﷺ نیز خلفایی که خود پیامبر طبق حدیث خویش: «یکون بعدی اثنا عشر خلیفة» خلافت آنها را مطرح نموده‌اند، جانشینان وی خواهند بود.

درباره اصطلاح خلیفة النبی (خلافة النبوة) نیز معانی گوناگونی ارائه شده است. برخی می‌گویند: «هی الخلافة الحققة او المرضیة لله و رسوله، او الكاملة، او المتصلة.»^۴ برخی دیگر نیز

طهری

می‌گویند: «هی اتی لاطلب فیها للملک ولا منازعة فیها لاحد.»^۵ برخی نیز می‌گویند: «ان خلافة النبوة، انما تكون لمن عملوا بالسنة، فاذا خالفوا السنة وبدلوا السيرة فهم ملوک.»^۶

به نظر می‌رسد از تعریفهایی که ارائه شده است، تعریف اول نسبت به دیگر تعریفها، کامل‌تر و به معنای لغوی نزدیک‌تر است، زیرا مثلاً در تعریف دوم ممکن است برخی از مردم در خصوص جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزاع کنند، همان گونه که برخی در مورد خلافت حضرت علی رضی الله عنه چنین کرده‌اند. پس بنابراین تعریف، ایشان نباید خلیفه باشد، حال آنکه همه او را خلیفه به حق پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند. همچنین تعریف سوم نمی‌تواند تعریف جامع و مانعی باشد، زیرا باعث می‌شود برخی همچون عمر بن عبدالعزیز که طبق سنت پیامبر عمل کرده، به عنوان خلیفه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تلقی شود، حال آنکه کسی او را خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله نمی‌داند، گرچه برخی او را از خلفای راشدین به حساب می‌آورند. بنابراین، خلیفه (خلیفة النبی) کسی است که از طرف ایشان به جانشینی برگزیده شده باشد.

۲. تاریخچه

بحث و گفت‌وگو بر سر مسئله خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله در شمار مباحثی است که اولین بار توسط خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از گذشت سه سال از بعثت مطرح شده است، به طوری که در دعوت و مجلس خویشاوندان به نام ذوالعشیره که به فرمان خدا: «وأنذر عشیرتک الأقرین»^۷ صورت پذیرفته بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خویشاوندان خود را به آیین اسلام و یکتاپرستی دعوت کردند و از آنها یاری خواستند، ولی جز علی بن ابی‌طالب کسی به فرمان پیامبر پاسخ مثبت نداد. این عمل را علی رضی الله عنه سه بار تکرار کرد که در این هنگام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ان هذا اخی و وصی و خلیفتی علیکم فاسمعه و اطیعوه.»^۸

ایشان همچنین در موارد مختلف و به مناسبت‌های متعدد به این امر مهم (خلافت) پرداختند^۹ و می‌توان گفت: آخرین بار ایشان، طبق نقلی از نقل‌های مختلف حدیث ثقلین، هنگام رحلت خود فرمودند: «انی تارک فیکم خلیفتین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، وانهما ان یفترقا حتی یردا علی المحرض.»^{۱۱}

به این ترتیب بحث سر خلافت و جانشینی پیامبر اسلام از بحث‌هایی بود که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به طور شفاف در همان سال‌های اول بعثت خود مطرح فرمود و همواره مورد توجه قرار می‌داد و حتی در آخرین لحظات عمر شریف خود بر آن تأکید فرمود تا مبادا از دنیا برود و جانشینان خود را معین و مشخص نکرده باشد.

اما پس از اولین ساعتهای درگذشت ایشان، مسیر خلافت به طور کلی عوض شد و تمام سخنان رسول گرامی اسلام در این زمینه نادیده گرفته شد و مسائلی همچون سقیفه و... به وجود آمد و بسیاری نیز خود را به عنوان خلیفه و جانشین پیامبر معرفی کردند. این وضع در دوران بنی‌امیه و بنی‌عباس بدترین شکل را به خود گرفت و افرادی فاسق، فاجر و ظالم به عنوان خلیفه بر مسند قدرت نشستند.

اما با گذشت زمان و مصون ماندن احادیث فراوانی از تحریف و نیز برچیده شدن فضای خشن و آشفته‌ای که توسط جناح حاکم همواره بر جامعه مسلمانان سایه گسترده بود، فرصت و مجال این بحث به وجود آمد تا انسانهای آزاده با توجه به سخنان رسول خدا ﷺ در خصوص خلافت و خلفا به تفسیر و تحلیل آنها بپردازند. در نتیجه بسیاری به مصادیق واقعی این سخنان دست یافتند. اما اکثر آنان که علاقه بسیاری به جناح حاکم به ویژه به بنی‌امیه پیدا کرده بودند، چشمان خود را همچنان بر واقعیتها بستند و تفسیر و تحلیلهای دلپسند بنی‌امیه را از سخنان پیامبر ارائه کردند و افرادی همچون معاویه، یزید و ولید را جانشینان پیامبر اکرم ﷺ معرفی نمودند.

۳. اهمیت بحث

بحث در مورد خلافت و جانشینی رسول خدا ﷺ اهمیت ویژه‌ای دارد، به طوری که اگر جانشینان حقیقی پیامبر که در احادیث متعدد، از جمله حدیث مورد بحث از آنها سخن به میان آمده است و نیز باعث عزت و سربلندی اسلام و مسلمانان، از جانب پیامبر اکرم ﷺ معرفی شده‌اند، مورد اتباع و پیروی قرار بگیرند، امت اسلامی متحد و یکپارچه مسیر خود را ادامه می‌دهد، از گزند کفار، مشرکان و منافقان در امان می‌ماند و بر همه ادیان غالب و پیروز خواهد شد.

از سوی دیگر، اگر فرمایش پیامبر در خصوص آنها نادیده گرفته شود و امت به دلخواه خود بر طبق سلیقه به دنبال جانشینانی برای وی باشد، از هم گسیختگی و تفرقه در امت اسلامی به وجود می‌آید چون در این صورت تعدادی از مردم که به فرمایش پیامبر، عمل کرده‌اند و از جانشینان واقعی وی اتباع و پیروی کرده‌اند، از کسانی که خود دنبال جانشین برای پیامبر هستند جدا می‌شوند.

همچنین آنهایی که خود دنبال جانشین هستند، دچار اختلاف خواهند شد، چون معیار را نادیده می‌گیرند و برطبق سلیقه‌ها و جهت‌گیریهای خاص و بر اساس قومیت و علاقه به انتخاب خلفا و جانشین می‌پردازند. این مطلبی است که در دیدگاههای برادران اهل سنت ملاحظه خواهید نمود. این اختلاف که منشأ آن همان نادیده گرفتن سخنان پیامبر است بعد از چهارده قرن هنوز هم جامعه مسلمانان را فراگرفته و باعث ضعف آنان گردیده است. در حالی که اگر از جانشینان واقعی پیامبر اسلام پیروی می‌شد، هرگز مسلمانان دچار ضعف و پراکندگی نمی‌شدند، چون پیامبر اکرم ﷺ عزت و سربلندی اسلام و مسلمانان را تا قیامت با وجود چنین جانشینانی تضمین کرده است.

طرح

سال هفتم - شماره ۲۶ - تابستان ۱۳۸۷

۶۶

بررسی حدیث

الف) سند و متن حدیث

حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه»^{۱۲} حدیثی است که به طرق متعدد و سندهای مختلفی از تعدادی از صحابه همچون جابر بن سمره، انس بن مالک، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عمر، عبدالله بن عمرو بن عاص، عبدالملک بن عمیر و ابی جحیفه در کتابهای اصلی اهل سنت یافت می‌شود و تقریباً همه بزرگان این مکتب بر صحت و صدور آن از پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اتفاق نظر دارند. ما ابتدا سند و متن حدیث را می‌آوریم و سپس به بیان محتوای آن می‌پردازیم.

بخاری، احمد و بیهقی از طریق جابر بن سمره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «یکون اثنا عشر امیراً فقال کلمة لم اسمها، فقال أی: انه قال کلهم من قریش»^{۱۳} و^{۱۴} پس از من (دوازده) امیر خواهند بود سپس پیامبر صلی الله علیه و آله سخنی فرمود که آن را نشنیدم. پدرم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همه آنان از قریش‌اند.»

مسلم از طریق جابر بن سمره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ان هذا الامر لا ینقضی حق یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة. قال: ثم تکلم بکلام خفی علی. قال فقلت لابی: ما قال؟ قال: کلهم من قریش.»^{۱۵}

مسلم از طریق جابر بن سمره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا یزال امر الناس ماضیاً ما ولیهم اثنا عشر رجلاً. ثم تکلم النبی صلی الله علیه و آله بکلمة خفیت علی فسألت ابی: ماذا قال رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فقال کلهم من قریش.»^{۱۶} و^{۱۷}

مسلم، احمد، طیبی، ابن حبان و خطیب تبریزی از طریق جابر بن سمره نقل می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفة. ثم قال کلمة لم افهمها، فقلت لابی: ما قال؟ فقال کلهم من قریش.»^{۱۸} و^{۱۹}

مسلم از طریق جابر بن سمره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا یزال هذا الدین عزیزاً منیعاً الی اثنی عشر خلیفة، فقال کلمة صمنها الناس، فقلت لابی: ما قال؟ کلهم من قریش.»^{۲۰}

مسلم و احمد از طریق جابر بن سمره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة، او یکون علیکم اثنا عشر خلیفة کل هم من قریش.»^{۲۱}

ترمذی از طریق جابر بن سمره نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«يكون من بعدى اثنا عشر امير. ثم تكلم بشيء لم أفهمه، فستلت الذي يليني، فقال: قال: كلهم من قریش.»^{۲۲}

ابی داوود از طریق جابر بن سمره نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود:
«لا يزال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم تجمع عليه الامة فسمعت كلاماً من النبي ﷺ لم أفهمه، قلت لابي: ما يقول؟ قال كلهم من قریش.»^{۲۳}

ابی داوود از طریق جابر بن سمره نقل می کند که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:
«لا يزال هذا الدين عزيزاً الى اثني عشر خليفة. قال فكبر الناس و ضجوا، ثم قال كلمة خفيت قلت: يا أبة، ما قال؟ قال: كلهم من قریش.»^{۲۴}

حاکم و هیثمی از طریق ابی جحیفه نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود:
«لا يزال امر امتی صالحاً حتى يمضي اثنا عشر خليفة ثم قال كلمة و خفض بها صوته، فقلت لعمی و كان امامی: ما قال يا عم؟ قال: كلهم من قریش.»^{۲۵}

احمد، ابونعیم و بغوی از طریق جابر بن سمره نقل می کنند که پیامبر ﷺ فرمود:
«يكون بعدى اثنا عشر خليفة كلهم من قریش.»^{۲۶}

احمد و حاکم از طریق جابر بن سمره نقل می کنند که پیامبر ﷺ فرمود:
«لا يزال هذا الذين ظاهراً على من ناواه، لا يفره مخالف و لا مفارق حتى يمضي من امتی اثنا عشر اميراً، كلهم. ثم خفي من قول رسول الله ﷺ قال: يقول كلهم من قریش.»^{۲۷}

احمد، هیثمی، ابن حجر و بوضیری از طریق مسروق نقل می کنند که گفت: شخصی از عبدالله بن مسعود پرسید: «هل سئلتم رسول الله ﷺ كم تملك هذا الامة من خليفة؟ فقال عبدالله بن مسعود: ما سئلتني عنها احد منذ قدمت العراق قبلك. ثم قال: نعم و لقد سئلتنا رسول الله ﷺ فقال اثنا عشر كعدة نعباء بني اسرائيل.»^{۲۸}

حافظ قندوزی حنفی از طریق جابر بن سمره از رسول خدا ﷺ نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود:
«يعدى اثنا عشر خليفة ثم اخفى صوته فقلت لابي ما الذي قال في اخفى صوته؟ كلهم من بني هاشم.»^{۲۹}

هیثمی و متقی هندی از طریق جابر بن سمره نقل می کند که پیامبر ﷺ فرمود: «يكون لهذه الامة اثنا عشر قيماً لا يفرهم عداوة من عاداهم.»^{۳۰}

طبري

احادیث دیگری نیز در این باره وجود دارد که نمی‌توان همه آنها را در این مقاله آورد. البته ذکر تعدادی از احادیث از کتب معتبر اهل سنت و تصریح علمای فن به صحت آنها، ما را از ذکر همه آنها بی‌نیاز می‌سازد.

ب) محتوای حدیث

تعبیراتی که در این روایات آمده، متفاوت است، در بعضی تعبیر به «اثنا عشر خلیفه» شده و در بعضی تعبیر به «اثنا عشر قیماً» شده و در بعضی «اثنا عشر امیراً» آمده و در بعضی سخن از ولایت و حکومت دوازده مرد است «ماولاهم اثنی عشر رجلاً»، ولی غالباً تعبیر به خلیفه شده است. اما روشن است که همه اینها اشاره به مسئله خلافت^{۳۱} و ولایت و حکومت دارد و در نتیجه همه آنها یکسان‌اند.

از مجموع این احادیث به دست می‌آید که اسلام و مسلمانان در دوران خلافت این دوازده جانشین، پیوسته راه خود را پیروزمندانه و شکست‌ناپذیر تا روز قیامت ادامه خواهند داد. اما نکته مهمی که باید در این احادیث روشن شود، این است که باید دید این دوازده جانشینی که پیامبر عزت و سربلندی اسلام و مسلمانان را به آنها وابسته دانسته، کیستند؟ ما در بحث آتی ابتدا دیدگاه اهل سنت را بررسی می‌کنیم و سپس خواهیم گفت که این جانشینان جز اهل بیت علیهم‌السلام نیستند.

خلفا چه کسانی هستند؟

بعد از پذیرش حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه...» که از منابع حدیثی اهل سنت از طرق متعددی به دست ما رسیده و همه اهل سنت به صحت و صدور آن از پیامبر گرامی اتفاق نظر دارند، آیا می‌توان گفت خلافت و جانشینی پیامبر یک مسئله انتخابی بوده (نه انتصابی)؟ آیا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صرفاً به ذکر دوازده جانشین بسنده کرد و یا آنها را نیز مشخص نمود و معرفی فرمود؟ پاسخ شیعه به این سؤال روشن است. آنان معتقدند پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جانشینان خود را مشخص نمود و آنها را معرفی فرمود. شیعیان برای اثبات این مطلب به دلائل و قرائن متعددی تمسک می‌کنند.

اما برادران اهل سنت در خصوص این حدیث، مانند بحث کلی امامت و خلافت که آن را مسئله‌ای انتخابی می‌دانند و معتقدند امامان و خلفا توسط شورا و اهل حل و عقد معرفی می‌شوند، در سردرگمی قرار گرفته‌اند و به بیراهه رفته‌اند و توجیهاات مختلف و متعددی ارائه کرده‌اند که هیچ کدام از آنها نمی‌تواند پاسخ درستی باشد.

ما اکنون دیدگاه‌های اهل سنت را در این زمینه می‌آوریم و به بحث و بررسی و نقد آنها

می‌پردازیم.

دیدگاهها

قبل از طرح دیدگاهها، باید به این نکته اشاره کنیم که تعدادی از علمای اهل سنت به عجز خود در تفسیر حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه...» اعتراف کرده‌اند و معنایی که شایسته و اطمینان‌آور باشد، برای آن نیافته‌اند.

ابن جوزی می‌گوید:

«هذا الحديث قد اطلت البحث عنه، و تطلبت مظانه، و سألت عنه، فما رأيت احداً وقع على المقصود به؛^{۳۲} من در مورد این حدیث جست‌وجوی گسترده‌ای کردم و هر جا که گمان می‌نمودم به دنبال آن رفتم و درباره آن سؤال نمودم، ولی کسی را ندیدم که از مقصود این حدیث آگاه باشد.»
همچنین ابن بطلال (شارح صحیح بخاری) از قول مهلب می‌آورد که گفته است: «لم الق احداً يقطع في هذا الحديث يعني بشيء معين؛^{۳۳} کسی را ندیدم که در مورد این حدیث به گفتاری معین و قطعی رسیده باشد.»

اما غالب اهل سنت برای اینکه مکتب خود را حفظ کنند، تفسیرها و توجیهاتی از خود ارائه کرده‌اند. اکنون برخی از دیدگاههای آنها را بیان می‌کنیم.

طاهر

۱. دیدگاه عبدالله بن عمر

از عبدالله بن عمر نقل شده که روزی درباره خلافت اسلامی سخن می‌گفت. او در همین زمینه به بحث خلفای دوازده‌گانه بعد از رسول خدا ﷺ پرداخت که چنان که در روایت آمده، همگی آنان از قریش‌اند.

وی سپس خلفای دوازده‌گانه رسول اسلام را به این ترتیب نام می‌برد: ابوبکر؛ عمر؛ عثمان؛ معاویه؛ یزید؛ سفاح؛ منصور؛ جابر؛ امین، سلام؛ مهدی؛ امیرالعصب.^{۳۴} وی می‌افزاید که همه آنها صالح‌اند و نظیرشان یافت نمی‌شود!

نقد و بررسی

الف) نخست اینکه ایشان، معاویه و یزید و منصور را از جانشینان پیغمبر دانسته، اما از امیرالمومنین علی عليه السلام، پسر عم، داماد و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی به میان نیاورده است، در حالی که امت اسلامی، آن حضرت را خلیفه و جانشین پیامبر می‌دانند. شیعیان آن حضرت را خلیفه بلافصل پیامبر می‌دانند و اهل سنت نیز ایشان را در مراتب بعد جانشین پیامبر می‌شمارند. اما گویا عبدالله ابن عمر از اجتماع امت اسلامی کناره‌گیری می‌کند و نظر آنان را نمی‌پذیرد. شواهد و قرائنی نیز در زندگی او دریافت می‌شود که بیانگر این واقعیت است. مثلاً او از سر خصومتی که با امیرالمومنین عليه السلام داشت،

با آن حضرت بیعت نکرد و از بیان فضائل وی نیز خودداری نمود. ولی در عوض با یزید بن معاویه بیعت کرد و رهبری او را نیز به عنوان خلیفه پیغمبر ﷺ پذیرفت!

به راستی چه شباهتی میان اعتقاد و عمل یزید با پیامبر خدا ﷺ وجود داشته که عبدالله بن عمر او را به عنوان جانشین پیغمبر خدا می‌پذیرد، ولی امیرالمومنین علیه السلام را به عنوان جانشین آن حضرت نمی‌پذیرد؟

ب) چنان که می‌دانیم، پیامبر خدا ﷺ پرچمدار عدالت و ارزشهای الهی و انسانی و نمونه کامل ایمان و تقواست، و یزید مظهر فساد و ظلم و نمونه مجسم همه رذائل انسانی است.^{۳۵} چنین فردی نمی‌تواند جانشین پیغمبر خدا باشد. معاویه و منصور و... نیز چنین‌اند و دست کمی از یزید ندارند.

آیا معاویه که رئیس گروه باغیان (الفئة الباغية) بود و در مقابل خلیفه بر حق پیامبر اکرم ﷺ ایستاد و عمار را به شهادت رساند. صحابی جلیل القدری که پیامبر اکرم ﷺ به او خبر داده بود باغیان (الفئة الباغية) تو را به قتل می‌رسانند،^{۳۶} می‌تواند خلیفه پیامبر اکرم ﷺ باشد؟!

ج) او، جابر و سلام و امیر العصب را از جانشینان پیامبر معرفی نموده است. اکنون این سؤال مطرح است: اینان کیان‌اند؟ اصل و نسبشان چیست؟ آیا از خلفای اموی‌اند یا عباسی؟ در چه عصری می‌زیسته‌اند؟ تاریخ زندگی آنان را کدام یک از مورخان به رشته تحریر در آورده است؟ در چه تاریخی به حکومت دست یافته و در چه نقطه‌ای از جهان، سمت جانشینی پیامبر اکرم ﷺ را عهده‌دار بوده‌اند؟ از عملکردشان در آن دوران چه اطلاعاتی در دست است؟ آیا اصولاً چنین افرادی وجود خارجی داشته‌اند یا وجودشان از نوع وجود ذهنی و آن هم تنها در ذهن عبدالله بن عمر بوده است؟ بنابراین، متن حدیث گواه صادقی بر ساختگی بودن آن است، زیرا خلیفه‌ای که بشارت آمدنش داده می‌شود، اگر مانند معاویه پسر هند و یزید باشد و یا چون جابر و سلام و امیر العصب وجود خارجی نداشته باشد، معلوم است که چنین خبری ساختگی و دروغ است.

د) چنان که می‌دانیم، خلافت از زمان یزید بن معاویه در سال ۶۴ هجری تا زمان سفاح در سال ۱۳۲ هجری قطع می‌شود و امت اسلامی در طول این مدت مهمل و بدون سرپرست باقی می‌ماند. لایب به نظر عبدالله بن عمر، مردم مسلمانی که در طول این ۶۸ سال می‌زیسته‌اند، نیاز به رهبر نداشته‌اند! در حالی که خود او از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: «من مات بغير امام مات ميتة جاهلية»^{۳۷} بدین ترتیب، آیا مرگ کسانی که در طول این مدت مرده‌اند، از نوع مرگ جاهلیت نخواهد بود؟

۲. دیدگاه قاضی عیاض و حافظ بیهقی

قاضی عیاض در این خصوص می‌گوید:

«احتمال دارد منظور رسول خدا ﷺ آن باشد که بعد از من در زمان قدرت و عزت اسلام، دوازده نفر خلیفه خواهند بود و این عده تا زمان ولیدبن یزید که در زمان او فتنه‌ها بروز کرد و تا سقوط بنی‌امیه و تسلط بنی‌عباس ادامه داشت، به وجود آمده‌اند.»^{۳۸}

به این ترتیب، خلفای دوازده‌گانه در نزد قاضی عیاض اینان‌اند: ابوبکر؛ عمر؛ عثمان؛ علی علیه السلام؛ معاویه؛ یزید؛ عبدالملک بن مروان؛ ولیدبن عبدالملک؛ سلیمان بن عبدالملک؛ یزیدبن عبدالملک؛ هشام بن عبدالملک؛ ولیدبن یزیدبن عبدالملک.

ابن حجر در مورد دیدگاه قاضی عیاض می‌گوید: سخن قاضی عیاض بهترین احتمالی است که گفته شده است. مؤید این سخن آن است که در بعضی روایات آمده است: «کلهم یجتمع علیه الناس؛ مردم به حکومت آن دوازده نفر گردن می‌نهند.»^{۳۹} بیهقی نیز می‌گوید: «این تعداد با دارا بودن صفات مذکور تا عصر ولیدبن عبدالملک تکمیل شده‌اند. از آن پس هرج و مرج و آشوبهای بزرگ به وجود آمده و سپس عباسیان به حکومت رسیده‌اند.»^{۴۰}

طبرانی

الف) تفسیر قاضی عیاض که شاید منظور خلفایی باشد که در زمان قدرت اسلام و عزت آن حکومت می‌کردند، با توجه به قضایای ذیل نمی‌تواند تفسیر درستی باشد. سبط ابن جوزی در ماجرای ورود اهل بیت علیهم السلام به کاخ یزید نقل می‌کند که یزید پس از ورود اسرا در مقابل همه آشکارا گفت:

لعبت هاشم بالملک فلا خیر جاء ولا وحی نزل

بنی‌هاشم (منظور رسول خدا ﷺ است) با ملک و حکومت بازی کردند و گرنه از آسمان خبری نیامده و وحی نازل نشده است.^{۴۱} سیوطی نیز از عبدالله بن حنظله که با اهل مدینه علیه یزیدبن معاویه قیام کرد نقل می‌کند که او به مردم گفت:

«و الله ماخرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجارة من السماء، انه رجل ینکح امهات الاولاد و البنات و الاخوات و یشرّب الخمر و یدع الصلوة؛^{۴۲} به خدا قسم، علیه یزید خروج نکردیم مگر پس از آنکه ترسیدیم از آسمان سنگباران شویم؛ یزید مردی است که با مادران، دختران و خواهران خود زنا می‌کند و شراب می‌خورد و نماز را ترک می‌نماید.»

مسعودی نیز در حالات ولیدبن یزید عبدالملک (که قاضی عیاض زمان او و یزید و... را زمان عزت خلافت و قدرت اسلام می‌داند) می‌نویسد: روزی ولید آیه «واستفتحوا وخاب کل جبار

عنید من وراثه جهنم ویستی من ماء صدید»^{۴۳} را خواند و پس از خواندن این دو آیه خشمگین شد، به طوری که قرآن را در جایی نصب کرد و تیر باران نمود! تا کلام الله پاره پاره شد و این دو شعر را گفت:

أتوعد کل جبار عنید فها أنا ذاک جبار عنید
اذا ما جئت ربک یوم حشر فقل یا رب خر قنی الولید

یعنی آیا تو هر جبار لجوج را می ترسانی؟ بدان که آن جبار لجوج، من هستم. وقتی که روز قیامت پیش پروردگارت آمدی، بگو: خدایا، ولید مرا پاره پاره کرد!^{۴۴}

سیوطی نیز در حالات او می نویسد: او فاسق و دائم الخمر بود و حرمت های خدا را از بین برد. خواست شراب را برپام کعبه بنوشد! که مردم بروی شوریدند و او را به قتل رساندند و چون سر بریده ولید را پیش برادرش سلیمان آوردند، گفت: خدایش لعنت کند، او شراب خمر، فاسق و لابلالی بود، حتی می خواست با من لواط کند!^{۴۵} با توجه به این قضایا، آیا می توان گفت: در زمان یزید و ولید اسلام قوی و خلافت عزیز بود؟!

ب) اجماعی که ابن حجر بیان کرده، نیز حاصل نشد. مثلاً مردم در آغاز بر عثمان اجماع کردند، اما به مرور زمان علیه او شوریدند و او را به قتل رساندند. همچنین این اجماع نسبت به علی علیه السلام نیز محقق نشد. اهل شام با او بیعت نکردند، طلحه، زبیر و عایشه علیه او قیام کردند و جنگ جمل را به راه انداختند و بعد خوارج با او جنگیدند.

ابن العز حنفی در شرح العقیبه الطحاویه درباره علی علیه السلام می گوید: «لم یجتمع الناس فی زمانه، بل كانوا مختلفین لم ینتظم فیهم خلافة النبوة و الملک.»^{۴۶} در حالی که همه اهل سنت بر خلافت آن حضرت علیه السلام اتفاق دارند، گرچه ایشان را خلیفه چهارم می دانند.

ج) مردم بر معاویه و کسانی که بعد از او بر اریکه قدرت نشستند نیز اجماع نکردند و به حکومت آنها گردن ننهاده اند، بلکه آنها به زور و قدرت بر مردم مسلط شدند. معاویه خود به این امر اعتراف کرد و به مردم مدینه گفت:

«به خدا قسم می دانم هنگامی که زمام حکومت را به دست گرفتم، شما خوشحال نبودید و آن را نمی پسندیدید و می دانم در دل های شما راجع به حکومت چه می گذرد. ولی با وجود این، من به زور شمشیر بر شما غالب آمدم.»^{۴۷}

همچنین سعید بن سوید می گوید: «روز عید که روز جمعه بود، در نخيله (خارج کوفه) پشت سر معاویه نماز خواندیم، او سپس خطبه خواند و گفت: من با شما قتال نکردم تا روزه بگیرید و نماز بخوانید و زکات بدهید. من می دانم این کارها انجام می دهید؛ بلکه با شما جنگیدم تا بر شما حکومت کنم، و خدا هم این امر را به من داد، در حالی که شما از حکومت من نالانید.»^{۴۸}

د) در ادامه حدیث سفینه از پیامبر ﷺ «الخلافة فی امتی ثلاثون سنة، ثم ملک بعد ذلک» که در نظر ترمذی حدیثی حسن است، چنین آمده است: سعید بن جمهان (راوی حدیث از سفینه) به سفینه می‌گوید: بنی‌امیه گمان می‌کنند خلاف در آنها قرار داده شده است.

سفینه در پاسخ به او می‌گوید: «بنی‌الزرقاء (بنی‌امیه) دروغ می‌گویند که خلاف در آنها قرار داده شد، بلکه آنها بدترین ملوک هستند.»^{۴۹} معاویه نیز به این امر اعتراف می‌کند و می‌گوید: «رضینا بالملک.»^{۵۰} طبق این روایت، اطلاق خلیفه و خلفا بر آنها صدق نمی‌کند تا بکشند آنها را مصداق حدیث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفة» قرار دهند.

ه) ابن کثیر در خصوص این دیدگاه می‌گوید: راهی که بی‌هقی رفته و گروهی با او موافقت کردند که مقصود از حدیث خلفایی هستند که به طور توالی تا عصر ولید بن عبدالملک فاسق آمده‌اند، راهی است که در مورد آن تأمل فراوان باید کرد. وی در ادامه در توضیح این مطلب می‌گوید: خلفا تا عصر ولید، به هر فرضی که حساب کنیم، تعدادشان بیشتر خواهد بود.

وی اضافه می‌کند: اگر بی‌هقی بگویند: ما کسانی را فقط حساب کردیم که امت بر آنها اجماع کردند، می‌گوییم در این صورت امام علی ﷺ و امام حسن ﷺ خارج می‌شوند، چون امت بر آنها اجماع نکرد، و این برخلاف تصریحات علمای اهل سنت و بلکه شیعه است.^{۵۱}

۳. دیدگاه ابن حجر

ابن حجر می‌گوید: «الاولی ان یحمل قوله: «یکون بعدی اثنا عشر خلیفة» علی حقیقة البعدیة، فان جمیع من ولی الخلافة من الصدیق الی عمر بن عبدالعزیز اربعة عشر نفساً منهم اثنان لم تصح ولايتها ولم تطل مدتها، هما معاویة بن یزید و مروان بن الحکم و الباقون اثنا عشر نفساً علی الولاة كما أخبر ﷺ؛ بهتر آن است که فرمایش پیامبر ﷺ: «یکون بعدی اثنا عشر خلیفة»، بر حقیقت بعدیت (یعنی بعد از پیامبر بلافاصله دوازده جانشین ایشان خواهند آمد) حمل شود. همه کسانی که صاحب خلافت شدند از ابوبکر گرفته تا عمر بن عبدالعزیز، چهارده تن هستند. از این چهارده تن، ولایت دو تن یعنی معاویه بن یزید و مروان بن حکم درست نبوده و نیز مدت آنها طولانی نبوده است. ولایت بقیه که دوازده تن هستند، طبق فرمایش حضرت بوده است.»

سپس می‌گوید: مشکلی نیست که صفت «یجتمع علیه الناس» بر عده‌ای صدق نکند، چون غالب آنان این صفت را داشته‌اند و فقط دو تن بودند که این صفت را نداشتند: امام حسن ﷺ و عبدالله بن زبیر. البته ولایت آنها درست است. حکم کسی نیز که با این دو تن مخالفت کند این است که مستحق خلافت نبوده مگر پس از تسلیم امام حسن ﷺ و کشته شدن عبدالله بن زبیر.^{۵۲}

بنابراین قول، خلفا عبارت‌اند از: ابوبکر؛ عمر؛ عثمان؛ امام علی علیه السلام؛ امام حسن علیه السلام؛ معاویه؛ یزید؛ عبدالله بن زبیر؛ عبدالملک؛ ولید؛ سلیمان؛ عمر بن عبدالعزیز.

نقد و بررسی

الف) اینکه ابن حجر گفته است صفت «یجتمع علیه الناس» بر غالب افراد حمل شود، درست به نظر نمی‌رسد، زیرا در روایت «کلهم یجتمع علیه الناس» آمده است که صراحت دارد مردم بر همه افراد اجماع می‌کنند. علاوه بر این، صفت مذکور صرفاً در امام حسن علیه السلام و ابن زبیر مفقود نبوده است، بلکه همان گونه که گفتیم، در امام علی علیه السلام و عثمان و... نیز مفقود بوده است.

ب) چگونه ممکن است خلافت عبدالملک بن مروان به خاطر مخالفت او با عبدالله بن زبیر که به گفته ابن حجر خلیفه بوده است، درست نباشد، اما با کشته شدن عبدالله بن زبیر به دست او (عبدالملک بن مروان)، خلافتش درست بشود و او بعد از عبدالله بن زبیر خلیفه شود؟! گویا کشتن خلیفه مجوزی برای خلافت عبدالملک شده است. این با چه منطقی سازگار است که فردی خلیفه حقی را بکشد و بعد خود به عنوان خلیفه بر مسند خلافت بنشیند؟!

به نظر می‌رسد ابن حجر خلافت در اسلام (خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بودن) را به درستی درک نکرده است، چون خلافت اسلامی را مانند حکومت‌های امروزی دانسته است که مثلاً اگر کسی علیه رئیس جمهور کشوری شورش کند و او را به قتل برساند و خود رئیس جمهور شود، مردم و کشورهای دیگر نیز ناچار او را به عنوان رئیس جمهور می‌پذیرند، چون قدرت را به دست گرفته است. گویا ابن حجر نیز همین قانون را در مورد خلفای پیامبر صلی الله علیه و آله صحیح و درست می‌داند، والله اعلم.

ج) چرا معاویه پسر یزید با نص خود یزید که در نظر ابن حجر خلیفه است، به خلافت نمی‌رسد، گرچه مدت خلافتش طولانی نباشد؟ همچنین چرا غلبه بر مسلمانان برای خلافت معاویه مجوز قرار بگیرد، اما غلبه عبدالملک برای او مجوز نباشد، حال آنکه مدت او با مدت حکومت امام حسن علیه السلام برابر است؟

د) علاوه بر این اشکالها، آیا ممکن است با وجود یزید، ولید و... در فهرست خلفای ابن حجر، فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله: «یکون الاسلام بهم عزیزاً منیعاً قائماً»^{۵۲} محقق شود؟ آیا این گونه افراد می‌توانند خلیفه اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله باشند؟!

۴. دیدگاه ابن حجر هیثمی و ابن کثیر

ابن حجر می‌گوید: مراد پیامبر صلی الله علیه و آله این است که در تمام دوران حیات اسلام تا دامنه قیامت، دوازده خلیفه به حق عمل خواهند کرد، گرچه آمدن ایشان متوالی و پشت سر هم نباشد. این معنا را این روایت تأیید می‌کند: «انه لاتهلک هذه الامة حتی یکون منها اثنا عشر خلیفه، کلهم یعمل

باهدی و دین الحق، منهم رجالان من اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله یعیش احدهما اربعین سنه و الآخر ثلاثین سنه.» مسدد این روایت را در مسند خود *(الکبیر)* از طریق ابی بجر از ابی الجلد آورده است. بنابراین، مقصود آن حضرت از جمله «ثم یكون المرح» مقدمات قیامت و فتنه‌ها و آشوبهای پیش از آن همانند خروج دجال و یاجوج و ماجوج است.^{۵۴} ابن کثیر نیز این دیدگاه را پذیرفته و بر آن می‌افزاید: تعدادی از علما باقول ابی الجلد موافقت کردند. قول او هم بنابر آنچه گفتیم ارجح است، زیرا او به کتابهای گذشتگان می‌نگریست و در توراتی که در دست اهل کتاب بوده چنین آمده است: خداوند ابراهیم را به اسماعیل بشارت و وعده داد که نسل او را زیاد کند و در ذریه او دوازده عظیم (اثنا عشر عظیماً) قرار دهد. ابن تیمیه می‌گوید: «اینها (دوازده عظیم) همان کسانی هستند که در حدیث جابر بن سمره از آمدن ایشان خبر داده شد، و اینها تا قبل از قیامت به شکل پراکنده (نه پشت سرهم) خواهند آمد.»^{۵۵}

سیوطی می‌گوید: «بنابراین، منظور از دوازده خلیفه اینها هستند: چهار خلیفه اول و امام حسن علیه السلام و معاویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عمر العزیز (که در مجموع هشت نفر می‌شوند)، با افزودن مهدی عباسی که در میان عباسیان مثل عمر بن عبدالعزیز در میان امویان است و ظاهر عباسی به خاطر عدالت و انصافی که داشته، به فهرست خلفا، در نتیجه دو تن باقی می‌مانند که یکی از آنها مهدی موعود اهل بیت است.»^{۵۶}

نقد و بررسی

الف) امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام که از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله هستند، سی سال و یا چهل سال زندگی نکردند. بنابراین، باید ایشان را از فهرست خلفا خارج کنیم، ولی خارج کردن ایشان از فهرست خلفا بر خلاف تصریحات علمای اهل سنت است.^{۵۷}

ب) بنابر فهرستی که سیوطی از جانشینان ارائه داده است، عدد خلفا از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیش از سه تن خواهد بود و این برخلاف حدیث ابا الجلد است که صرفاً دو تن از خلفا را از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده است.

ج) عجب است که ابن کثیر چگونه قول ابا الجلد را ارجح دانسته، حال آنکه او برای اثبات دوازده خلیفه به کتابهای اهل کتاب و تورات مراجعه کرده بود! آیا این درست است که با وجود احادیث فراوان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این زمینه به کتابهای محرف همچون تورات رجوع شود؟

د) اگر بیان سیوطی را در خصوص دوازده خلیفه بپذیریم، باز هم تعداد خلفا به دوازده عدد نمی‌رسد. ایشان صرفاً یازده تن از خلفا را شمرده است. پس نفر دوازدهم کجاست؟

۵. دیدگاه خطابی و ابن الجوزی^{۵۸}

خطابی می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث خویش به حوادثی که بعد از او و اصحابش اتفاق

می‌افتاد اشاره فرموده است. در واقع اصحاب آن حضرت با خود او در این زمینه پیوند دارند. پیامبر ﷺ از حکومت‌هایی که بعد از خود ایشان وجود دارد خبر می‌دهد و با این سخنان به عدد خلفای موجود در این حکومتها اشاره می‌کند. شاید مقصود از جمله «لایزال الدین» این باشد که همیشه حکومت برپا و برقرار و عزیز و قدرتمند است تا وقتی که دوازده خلیفه به وجود آیند، اما بعد از آن به شکل دیگری در می‌آید و اوضاع و احوال بسیار مشکل‌تر خواهد شد.

اولین فرد از این خلفا از بنی‌امیه یزیدبن معاویه است و آخرین ایشان مروان حمار. تعداد ایشان سیزده تن است. در این شمارش، عثمان و معاویه و عبدالله بن زبیر به حساب نمی‌آیند، زیرا اینان از صحابه‌اند. پس اگر از آن تعداد مروان بن الحکم را حذف کنیم - بدین علت که در صحابی بودن او تردید وجود دارد و یا بدین جهت که خلافت را به زور و غلبه کسب کرده و مردم عصر او با رضایت خاطر با عبدالله بن زبیر بیعت کرده بودند - تعداد دوازده تن تکمیل می‌شود.

وقتی خلافت از بنی‌امیه بیرون رفت، فتنه‌ها و آشوب‌های بزرگ به وجود آمد و خطرات و حوادث عظیم پدیدار شد. این امر تا وقتی خلافت بر بنی‌عباس استقرار یافت ادامه داشت. پس از آن هم احوال و اوضاع خلافت تغییراتی آشکار و روشن یافت.^۶

نقد و بررسی

الف) از خطابی سؤال می‌کنیم: پیامبر اکرم ﷺ می‌خواسته با حدیث مذکور (یکون بعدی اثنا عشر خلیفه) چه چیزی را به امت بفرماید؟ آیا می‌خواسته چنین خلفایی را ستایش کند و بگوید اسلام در زمان آنها عزیز و سربلند خواهد بود، یا می‌خواسته صرفاً یک خبر غیبی بدهد و بگوید حکومت آنها قوی و قدرتمند خواهد بود، بدون اینکه به سربلندی اسلام در زمان آنها اشاره‌ای داشته باشد؟

اگر پاسخ خطابی گزینه دوم (قوی بودن حکومت) باشد که از ظاهر دیدگاه وی نیز با توجه به معنایی که از «لایزال الدین» بیان کرده و همچنین با توجه به فهرستی که از این خلفا ارائه داده (از یزید گرفته تا مروان حمار) همین به دست می‌آید، می‌گوییم این معنا هرگز با سیاق و لحن حدیث سازگاری ندارد و باطل است. در حدیث به صراحت از مدح این خلفا و سربلندی اسلام در دوران آنها سخن به میان آمده است، چون پیامبر اکرم ﷺ می‌خواست با ذکر این حدیث مردم را بعد از خود به پایداری و سربلندی اسلام امیدوار کند.

اگر پاسخ او گزینه اول باشد که درست هم همین است، در این صورت از خطابی سؤال می‌کنیم: آیا در زمان یزید و ولید... که جنایتهای آنان بر کسی مخفی نیست، اسلام سربلند و عزیز بوده است؟ آیا کسی که امام حسین علیهما السلام و صحابه را کشته، مورد ستایش پیامبر ﷺ قرار

می‌گیرد؟ آیا کسی که قرآن را پاره‌پاره کند، باعث سربلندی اسلام می‌شود؟ آیا کسانی که شرورترین^{۶۱} و مبعوض‌ترین^{۶۲} مردم نزد پیامبر ﷺ بوده‌اند و مورد لعن^{۶۳} ایشان قرار گرفته‌اند، می‌توانند مصادیق حدیث شریف باشند و...!!!

ب) احادیث دلالت نمی‌کنند که حکم اصحاب در این زمینه با حکم پیامبر ﷺ مرتبط است، بلکه بر عکس اولین مصداق را طبق فرمایش پیامبر ﷺ باید در اصحاب جست‌وجو کنیم. همچنین حدیث سفینه از پیامبر ﷺ «الخلافة ثلاثون سنة ثم یكون بعد ذلك ملک»^{۶۴} بر این مطالب دلالت دارد.

ج) او می‌گوید مروان بن حکم را از فهرست این خلفا حذف کنیم، چون در مورد صحابی بودن او میان علما اختلاف وجود دارد. این مطلب درست نیست، زیرا علمای اهل سنت بر عدم صحبت او تصریح دارند.

بخاری می‌گوید: او نبی ﷺ را ندیده است.^{۶۵} همچنین ابن حجر می‌گوید: «روی عن النبی و لا یصح له منه سماع؛ او از پیامبر ﷺ روایت کرده اما درست نیست که او از پیامبر ﷺ حدیثی شنیده باشد.»^{۶۶} و نیز می‌گوید: من کسی را نیافته‌ام که بر سخن مروان بن حکم جزم و اذعان داشته باشد.^{۶۷} نووی نیز می‌گوید: او از نبی اکرم ﷺ نشنیده و نیز او را ندیده، چون در کودکی (با پدرش) به طائف رفت و در زمان حکومت عثمان برگشت.^{۶۸}

د) علت اخراج مروان از فهرست خلفا که همان رسیدن وی به حکومت با غلبه و زور باشد، به مروان محدود نمی‌شود، بلکه همه بنی‌امیه با غلبه و زور به قدرت رسیدند. لذا باید همه آنها از فهرست خلفا خارج شوند.

بدین ترتیب، اهل سنت، همان‌گونه که ملاحظه کردید، در تعیین دوازده جانشین قاصر ماندند و نتوانستند راه حل‌های معقول برای حدیث پیامبر اکرم ﷺ ارائه دهند و این حقیقتی است که باید به آن اعتراف کنند.

دکتر محمد تیجانی، محقق برجسته که نخست در زمره اهل سنت بوده و سپس تشیع را انتخاب کرده است، در کتابی که به عنوان دلیل تشیع خود نگاشته و آن را *الاکون مع الصادقین* نامیده است، در چند جمله کوتاه و پر معنا به این حقیقت اشاره کرده است و می‌گوید:

این احادیث (احادیث اثنا عشر خلیفة) به هیچ وجه قابل تصحیح و تفسیر نیست، جز هنگامی که آن را به امامان دوازده‌گانه اهل بیت ﷺ که شیعه امامیه به آن معتقدند تفسیر کنیم. بزرگان و پیشوایان اهل سنت باید این معما را حل کنند، زیرا عدد ائمه (خلفا) اثنا عشر که روایت آن را در کتب صحاح خود آورده‌اند تا امروز به صورت لغز و معمایی باقی مانده است که هیچ جوابی برای آن نیافته‌اند.^{۶۹}

طهر

همچنین حافظ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی در کتاب خود *ینابیع المودة* به این حقیقت اعتراف کرده است. وی می‌گوید: بعضی از محققان گفته‌اند احادیثی که دلالت می‌کند خلفا بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوازده نفرند، در طرق کثیره مشهوره نقل شده است و با گذشت زمان دانسته می‌شود مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حدیث امامان دوازده‌گانه از اهل بیت علیهم السلام و عترت او هستند، زیرا این حدیث را نمی‌توان بر خلفای نخستین بعد از او تطبیق نمود، چون عددشان کمتر از دوازده نفر است. همچنین نمی‌توان آن را بر پادشاهان بنی‌امیه منطبق دانست، زیرا آنان از یک سو بیش از دوازده نفرند و از سوی دیگر همه آنها جز عمر بن عبدالعزیز مرتکب ظلم و ستمهای آشکاری شده‌اند. همچنین از بنی‌هاشم نیستند، چون به روایت حافظ قندوزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خلفا را از بنی‌هاشم می‌دانند. این روایت به ویژه با آهسته گفتن این جمله از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله سازگارتر است، زیرا گروهی از آنها خلافت بنی‌هاشم را دوست نداشتند.

همچنین نمی‌توان آن را بر پادشاهان بنی‌عباس تطبیق کرد، چرا که تعداد آنها از دوازده نفر بیشتر است. علاوه بر آن، آنان هرگز آیه «*قل لا أسألكم علیه أجر إلا المودة فی القربی*» و همچنین حدیث کساء را رعایت نکردند. بنابراین، راهی جز این نمی‌ماند که این حدیث را بر امامان دوازده‌گانه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و عترتش منطبق بدانیم، زیرا آنان آگاه‌ترین مردم زمان خود و بزرگوارترین و با تقواترین آنها بودند و حسب و نسب آنها از همه برتر بود.^{۷۰}

جانشینان امامان هستند

با توجه به دیدگاه‌های مطرح شده از سوی اهل سنت که هیچ یک از آنها تفسیر و توجیه معقول و قابل قبولی برای فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارائه نکرده است، می‌گوییم: طبق احادیث پیامبر و تصریحات برخی دانشمندان، تفسیر و معنای حدیث واضح و روشن است و جز ائمه اثناعشر - از امام علی علیه السلام تا امام مهدی (عج) - بر هیچ کس صدق نمی‌کند.

ما اکنون نمونه‌هایی را از کتب اهل سنت می‌آوریم و می‌گوییم: مقصود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از حدیث «یکون بعدی اثناعشر» امامان دوازده‌گانه شیعه‌اند.

الف) احادیث

۱. شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد جوینی شافعی^{۷۱} از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ان خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی لاتنا عشر اولهم اخی و آخرهم ولدی، قیل یا رسول الله و من اخوک؟ قال علی ابن ابی طالب، قیل: یا رسول الله و من ولدک؟ قال:

المهدى الذى يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت جوراً و ظلماً؛^{۷۲} خلفاً و اوصيائى من و حجتهاى خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند. اول آنان برادر من و آخرشان پسر من است. گفته شد: يا رسول الله! برادر شما كيست؟ فرمود: على بن ابى طالب. گفته شد: فرزند شما كيست؟ فرمود: مهدى و او همان است كه زمين را پر از عدل و داد مى كند، همان گونه كه از ظلم و جور پر شده باشد.»

۲. حافظ موفق بن احمد حنفى خوارزمى،^{۷۳} از سليم بن قيس، از سلمان فارسى نقل مى كند كه مى گويد: «دخلت على النبي ﷺ و اذا الحسين على فخذة و هو يقبل عينيه و يلثم فاه و يقول: انك سيد ابن سيد ابوسادة، انك امام ابن امام ابواثمة، انك حجة ابن حجة، ابو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم؛^{۷۴} داخل منزل رسول خدا ﷺ شدم. ديدم حسين روى زانوى آن حضرت است. وى چشمهاى حسين را مى بوسيد و دهانش را مى بوييد و مى فرمود: تو بزرگ و بزرگ زاده اى و پدر بزرگانى. تو امام و پسر امامى، پدر امامانى. تو حجت و پسر حجتى و پدر نه نفر حجت كه همه از صلب تو هستند و نهمين تن از آنان قائم آنان است.»

۳. شيخ الاسلام ابراهيم بن محمد جوينى شافعى از طريق مجاهد از ابن عباس نقل مى كند: فردى يهودى به نام نعثل به محضر رسول خدا ﷺ آمد و گفت: «يا محمد! از تو از چيزهايى مى پرسم كه مدتى است در ذهن من خلجان مى كند، اگر جواب قانع كننده دادى، به دست تو مسلمان خواهم شد. حضرت فرمود: پيرس اى ابا عماره. سؤال كرد: وصى تو كيست؟ چون هيچ پيامبرى نيست مگر آنكه وصى دارد و پيامبر ما، موسى بن عمران به يوشع بن نون وصيت كرد.»
پيامبر ﷺ فرمود: «نعم ان وصى و الخليفة من بعدى على بن ابى طالب، و بعده سبطاى الحسن ثم الحسين، يتلوه تسعة من صلب الحسين ائمة ابرار قال: يا محمد قسم لى. قال: نعم اذا مضى الحسين فابنه على، فاذا مضى على فابنه محمد، فاذا مضى محمد فابنه جعفر فاذا مضى جعفر فابنه موسى، فاذا مضى موسى فابنه على فاذا مضى على فابنه محمد، ثم ابنه على ثم ابنه حسن، ثم ابنة الحجة ابن الحسن، فهذه اثنا عشر ائمة عدد تقباء بنى اسرائيل؛^{۷۵} آرى، وصى من و خليفه بعد از من على بن ابى طالب است و بعد از او نوه من به ترتيب حسن و حسين و نه نفر امام نيكو كار از صلب حسين خواهند بود. نعثل گفت: يا محمد! آن نه نفر را نام ببر. حضرت فرمود: چون حسين از دنيا رفت، فرزندش على بن حسين امام است و چون على از دنيا رود، پسرش محمد امام خواهد بود و چون محمد باقر از دنيا رفت، پسرش جعفر صادق امام خواهد بود و چون جعفر از دنيا رود، پسرش موسى امام خواهد بود و چون موسى وفات كند، پسرش على امام خواهد بود و چون على رحلت

طهر

نماید، پسرش محمد به جای او امام خواهد بود و چون محمد به لقاءالله نایل شود، پسرش علی و بعد از او پسرش حسن و بعد از او حجة بن الحسن امام خواهد بود. اینان دوازده نفر امام به عدد نقبای بنی اسرائیل اند.»

۴. ابراهیم بن محمد جوینی شافعی و علی بن شهاب همدانی از عبدالله بن عباس نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «انا سید المرسلین و علی ابن ابی طالب سید الوصیین و ان اوصیائی بعد اثنا عشر اولهم علی بن ابی طالب و آخرهم القائم؛^{۶۶} من سرور پیامبرانم و علی بن ابی طالب سرور اوصیاست و اوصیای من بعد از من دوازده نفرند که اول آنان علی بن ابی طالب و آخرشان مهدی قائم است.»

۵. احمد حنبل، هیثمی، طبرانی، سیوطی، ابن ابی عاصم و متقی هندی از طریق زید بن ثابت نقل می کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «انی تارک فیکم خلیفتین: کتاب الله و عترتی اهل بیتی انما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛^{۶۷} من در میان شما دو خلیفه می گذارم: یکی قرآن و دیگری عترت و اهل بیتم. و هرگز این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند.»
ع حاکم حسکانی^{۶۸} در ذیل تفسیر آیه «وجعلنا منهم ائمة یرشدون بأمرنا» می گوید:

«قال [ابن عباس] جعل الله لابی اسرائیل بعد موت هارون و موسی، من ولد هارون سبعة من الائمة کذلک جعل من ولد علی صلی الله علیه و آله سبعة من الائمة ثم اختار بعد السبعة من ولد هارون خمسة فجعلهم تمام الاثنی عشر تقیباً کما اختار بعد السبعة من ولد علی صلی الله علیه و آله خمسة فجعلهم تمام الاثنی عشر؛^{۶۹} ابن عباس می گوید: خداوند برای بنی اسرائیل بعد از مرگ هارون و موسی از فرزندان هارون هفت نفر به عنوان امام قرار داد. همچنین از فرزندان حضرت علی صلی الله علیه و آله هفت نفر امام قرار داد. سپس از فرزندان هارون پنج نفر (دیگر) را انتخاب نمود تا عدد آنها به دوازده نقیب برسد همان طوری که بعد از هفت نفر از فرزندان حضرت علی صلی الله علیه و آله، پنج نفر دیگر را انتخاب نمود و آنها را تمام کننده دوازده نفر (ائمه) قرار داد.»

۷. حافظ ابونعیم اصفهانی^{۸۰} از طریق ابن عباس رضی الله عنه نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«من سره ان یمیی حیاتی و موت مماتی و یسکن جنة عدن غرسها ربی، فلیوال علیاً من بعدی و لیوال ولیه و لیقتد بالائمة من بعدی فانهم عترتی؛^{۸۱} کسی که دوست دارد همانند من زندگی کند و همان من بمیرد و در جنات عدن که پروردگارم درختان آنها را نشانده است ساکن شود، بعد از

من علی را دوست بدارد و همچنین ولی او را به دوستی برگزیند و به امامانی که بعد از من اند اقتدا کند که آنها عترت من هستند.»

دهها حدیث دیگر نیز در این زمینه وجود دارد که همه آنها فرمایش حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «یکون بعدی اثنا عشر خلیفة» را به امامان دوازده گانه تفسیر می کند.^{۸۲}

در همه این احادیث، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود مفسر و بیان کننده مفهوم و معنای حدیث خویش است و تک تک افراد سلسله جانشینان خود را مشخص و معرفی کرده است. بنابراین، هرگز نمی توان گفت: آن حضرت به گفتن دوازده نفر بسنده کرد و تشخیص و تعیین آنها را به امت واگذار فرمود، زیرا ملت هرگز قادر نبود با سلیقه های مختلف و جهت گیریهای قومی و قبیله ای و گرایشهای متنوع، به مصداق واقعی حدیث پیامبر دست یابد. اگر این هم به عهده ملت بود، افرادی را به عنوان خلیفه بر می گزیدند که از آنها به جز ننگ و عار عاید اسلام نمی شد چه رسد بگوییم اسلام تا روز قیامت به سبب آنان عزت می یابد.

ب) تصریح عالمان

تعدادی از علمای اهل سنت نیز بدون اینکه احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نادیده بگیرند و بگویند به عهده ملت است که جانشینان وی را مشخص و معین کنند، به امامت و وصایت دوازده امام اعتراف کرده اند.

۱. حافظ قندوزی از شیخ کبیر صلاح الدین صفدری در *شرح الدائرة*، نقل می کند که گفته است: «ان المهدي الموعود هو الامام الثاني عشر من الائمة، اولهم سيدنا علی و آخرهم المهدي رضی الله عنهم و نفعنا بهم».^{۸۳}

۲. مورخ مشهود دمشقی شمس الدین محمد بن طولون حنفی در کتاب خود *الائتاع عشر* بعد از اینکه یازده تن از ائمه را نام می برد، درباره دوازدهمین آنها می گوید: «و ثاني عشر هم ابنه محمد بن الحسن، و هو ابوالقاسم محمد بن الحسن بن علی الهادی...». وی همچنین در حاشیه کتاب *المهدی الی ماورد فی المهدی* اسامی دوازده امام را به نظم در آورده است.^{۸۴}

۳. شیخ محمد بن احمد السفارینی الاثری الحنبلی در ضمن بیان نسب امام زمان (عج) می گوید: «هو ابوالقاسم محمد بن الحسن العسكري بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضوان الله علیهم و محمد بن الحسن العسكري هذاتانی عشر الائمة الاثنی عشر».^{۸۵}

طهری

سال هفتم - شماره ۲۶ - تابستان ۱۳۸۷

۴. شیخ عبدالله بن محمد المطیری الشافعی امامان را یکی پس از دیگری می‌شمارد تا به امام زمان (عج) می‌رسد و می‌گوید: «اسمه محمد القائم المهدي، و قد ورد النص عليه في الاحاديث من جده رسول الله ﷺ و من جده علي بن ابي طالب كرم الله وجهه و هو صاحب السيف المنتظر و له غيبتان.»^{۸۶}

۵. شیخ حسین بن محمد بن الحسن دیار بکری مالکی و شیخ عبدالله بن محمد بن عامر الشبروی شافعی تصریح می‌کنند که امام زمان (عج) دوازدهمین امام از امامان دوازده‌گانه است.^{۸۷} آری، اهل بیت عليهم السلام مصداق واقعی حدیث شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و تنها کسانی هستند که اسلام همواره به دست آنها سربلند و عزیز بوده و خواهد بود. در زمان امام مهدی (عج) این عزت و سربلندی اسلام و مسلمانان به اوج خود می‌رسد و اسلام بر همه ادیان غالب خواهد آمد. غالب اهل سنت برای اینکه «لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة» در حدیث را نادیده بگیرند و همچنین به احادیث مربوط به آن حضرت توجه نکنند، امام مهدی را آخرین خلیفه می‌دانند، چون در غیر این صورت حدیث نزد آنها معنایی نخواهد داشت.



بی نوشتها:

۱. مفردات راغب، ص ۱۵۲.
۲. اعراف: ۱۴۲.
۳. لسان العرب، ج ۴، ص ۱۸۲.
۴. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ملا علی القاری، ج ۹، ص ۲۷۱.
۵. شرح السنه، بغوی، ج ۱۴، ص ۷۵؛ فیض القدر، المناوی، ج ۳، ص ۵۰۹.
۶. عون المعبود، شرح سنن ابی داود، محمد شمس الدین، ج ۱۲، ص ۳۸۸.
۷. شعراء: ۲۱۴.
۸. مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳-۶۲ تاریخ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۱-۴۰، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۰-۲۲۱.
۹. از اینجا می توان فهمید که مسئله خلافت چقدر اهمیت دارد که پیامبر اسلام در همان سالهای اول بعثت بعد از یکتاپرستی و نبوت خود، آن را سرفهرست بر نامه های خود قرار دادند. آیا با وجود این اهمیت می شود گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این امر بی اعتنا بود و در آخر عمر شریف خود خلفا و جانشینان خود را تعیین و مشخص نکرد؟ و آیا این حدیث شریف پیامبر خود دلیل بر تعیین جانشین از سوی پیامبر اکرم نیست؟
۱۰. حدیث مورد بحث «یکون بعدی اثنا عشر خلیفه»: حدیث منزلت: «اماترضی ان تكون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لانی بعدی». صحیح بخاری، ج ۳، ص ۵۴ و ج ۲، ص ۱۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۳۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۱۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹.
۱۱. مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۲؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۶۳ و ۱۶۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۵، ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ الجامع الصغیر، سیوطی، ج ۱، ص ۴۰۲؛ کنز العمال، متقی هندی، ج ۱، ص ۱۷۲.
۱۲. البته در کتاب بخاری همان گونه که ملاحظه خواهید نمود، به جای واژه خلیفه «امیراً» آمده است.
۱۳. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۲۷؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۱۰۷، ۹۷، ۹۵، ۹۳؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۱۹.
۱۴. بغوی می گوید: بر صحت این حدیث اتفاق (میان علما) وجود دارد. شرح السنه، ج ۱۵، ص ۳۱.
۱۵. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.
۱۶. همان.
۱۷. البانی می گوید: این سند به شرط صحیحین صحیح است: سلسله الاحادیث الصحیحة، ج ۱، ص ۶۵۱.
۱۸. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۰۶، ۱۰۰، ۹۰؛ مسند ابی داود طیالسی، ص ۱۸۰، ۱۰۵؛ صحیح بن حبان، ج ۸، ص ۲۳۰؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۶۸۷.
۱۹. خطیب تبریزی درباره این حدیث می گوید: «متفق علیه»، یعنی علما بر آن اتفاق دارند (همان).
۲۰. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴.
۲۱. همان؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۹۸.
۲۲. سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۰.
۲۳. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۰۹.
۲۴. همان.

طبری

۲۵. المستدرک، ج ۳، ص ۶۱۸، **مجمع الزوائد**، ج ۵، ص ۱۹۰. وی می‌گوید: طبرانی در **المعجم الاوسط** و **الکبیر** و بزار نیز این روایت را نقل کرده‌اند. سپس می‌گوید رجال طبرانی رجال صحیحی هستند. احمد نیز این روایت را با کمی تفاوت نقل کرده است: **مسند احمد**، ج ۵، ص ۹۷.
۲۶. **مسند احمد**، ج ۵، ص ۹۲، **حلیة الاولیاء**، ج ۴، ص ۳۳۳؛ **شرح السنة**، ج ۱۵، ص ۳۰. بغوی می‌گوید: «هذا حدیث صحیح؛ این حدیث صحیح است.» (همان)
۲۷. **مسند احمد**، ج ۵، ص ۹۰؛ **المستدرک**، ج ۳، ص ۶۱۷ (کمی با تفاوت).
۲۸. **مسند احمد**، ج ۱، ص ۳۹۸؛ **مجمع الزوائد**، ج ۵، ص ۱۹۰، **المطالب العالیة**، ج ۲، ص ۱۹۷؛ **مختصر اتحاف السادة المهرة بزوائد المسانید العشرة**، ج ۶، ص ۴۳۶.
۲۹. **ینایع المودة لذوی القربی**، ج ۲، ص ۳۱۵ و ج ۳، ص ۲۹۰ و ۲۹۲.
۳۰. **مجمع الزوائد**، ج ۵، ص ۱۹۱. هیشمی می‌گوید: رجال در این سند نقل شده‌اند: **کنز العمال**، ج ۱۲، ص ۳۳.
۳۱. همه اهل سنت محتوای حدیث را به خلافت مربوط می‌دانند، گرچه بعضی از آنها خلافت را به دو قسم خلافة النبوة و غیر آن تقسیم نموده‌اند. البته این تقسیم را صرفاً به این دلیل مطرح کرده‌اند که حدیث سفینه را که در آن آمده «لخلافة ثلاثون سنة» توجیه کنند. زیرا بنا بر این حدیث، خلافت بر بنی‌امیه صدق نمی‌کند و آنان برای اینکه بنی‌امیه را نیز در زمره خلفا قرار دهند، حدیث سفینه را به «خلافت نبوت» مقید کردند و حدیث جابر سمرة (حدیث مورد بحث) را بر خلافت عمومی دلیل گرفتند و به این صورت راجع به خاندان بنی‌امیه اظهار عقیده کردند. این تقسیم را قاضی عیاضی برای جمع بین حدیث سفینه و حدیث جابر بن سمرة ارائه داده است و البانی نیز آن را پسندیده است: **فتح الباری**، ج ۱۳، ص ۱۸۲ و **سلسلة الاحادیث الصحیحة**، ج ۱، ص ۷۴۸.
- نقد این مطلب را به زودی در دیدگاه‌هایشان مشاهده خواهید نمود. در اینجا اجمالاً می‌گوییم: این تقسیم هرگز بر مبنای درستی استوار نیست، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی درباره خلافت سخن می‌گوید، منظور خلافت و خلفایی هستند که بعد از پیامبر تا قیامت زمام امور اسلام را به دست گیرند و به اصطلاح «خلافة النبوة» (جانشینان پیامبر) باشند. در غیر این صورت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ داعی و انگیزه ندارد درباره کسانی که جانشینان ایشان نیستند، سخن بگوید و عزت و سربلندی اسلام را به آنها مرتبط بداند. بنا بر این، دوازده جانشینی که در حدیث جابر بن سمرة ذکر شده‌اند همان جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند که یکی پس از دیگری تا روز قیامت خواهند آمد و باعث عزت و عظمت و سربلندی اسلام می‌شوند.
۳۲. **کشف المشکل**، ج ۱، ص ۴۴۹. ابن حجر در **فتح الباری** عبارت مذکور را آورده است: **فتح الباری**، ج ۱۳، ص ۱۸۲.
۳۳. همان، ج ۱۳، ص ۱۸۲.
۳۴. **تاریخ الخلفاء**، سیوطی، ص ۲۱۰.
۳۵. سیوطی در مورد او از عبدالله بن حنظله چنین نقل می‌کند: «انه (یزید) رجل ینکح امهات الاولاد و البنات و الاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوة.» **تاریخ الخلفاء**، ص ۲۰۹.
۳۶. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد عمار فرمودند: «یا عمار تقتلک الفتنة الباغیة.» **المعجم الاوسط**، طبرانی، ج ۷، ص ۲۹۱، و ج ۸، ص ۲۵۲؛ **المعجم الکبیر**، ج ۱، ص ۳۲۰ و ج ۵، ص ۲۲۱، و ج ۱۹، ص ۳۳۱.
- ابوبکر الجصاص در مورد جنگ علی با معاویه می‌گوید: علی در کشتن آنها (گروه باغیان) بر حق بوده است: **احکام القرآن**، ابوبکر الجصاص، ج ۳، ص ۵۳۱-۵۳۲. همچنین ابن حجر در مورد این حدیث

می گوید: «و فی هذا الخبر علم من اعلام النبوة و فضيلة ظاهرة لعلی و لعمار و رد علی النواصب الزاعمین ان علیاً لم یکن مصیباً فی حروبه.» فتح الباری، ابن حجر، ج ۱، ص ۴۵۲.

۳۷. مسند ابی داود طیالسی، ص ۲۵۹.
۳۸. فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۸۲.
۳۹. همان، ص ۱۸۴.
۴۰. دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۲۰.
۴۱. تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۳۵.
۴۲. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۰۹.
۴۳. ابراهیم: ۱۵-۱۶.
۴۴. مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۳۴۰.
۴۵. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۵۰.
۴۶. شرح العقيدة الطحاویة، ص ۴۷۳.
۴۷. البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۱۳، ص ۱۴۱.
۴۸. همان، ج ۸، ص ۱۴۰.
۴۹. سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۴۱، ح ۲۳۲۶.
۵۰. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۲۱۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۳؛ دلائل النبوة بیهمی، ج ۶، ص ۳۴۲؛ البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۲۱ و ج ۸، ص ۱۴۴.
۵۱. البداية و النهاية، ج ۶، ص ۲۵۰.
۵۲. فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۸۵.
۵۳. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴.
۵۴. الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۹؛ فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۸۴.
۵۵. البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۸۰.
۵۶. تاریخ الخلفاء، ص ۱۰.
۵۷. خود ابن کثیر معتقد است این بر خلاف تصریحات اهل سنت است: البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۵۰.
۵۸. «الامام العلامة الحافظ اللغوی ابو سلیمان حمد بن محمد ابراهیم بن خطاب البستی الخطابی صاحب التصانیف ولد سنة بضع عشرة و ثلاثائة توفی بیست سنة ۳۸۸ق.» سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱۷، ص ۲۳.
۵۹. ابن حجر عسقلانی سه وجه از ابن جوزی در کتاب کشف المشکل در خصوص تفسیر حدیث (یکون بعدی اثنا عشر خلیفة) می آورد. ابن جوزی این سه وجه را از خطابی، ابن المنادی و ابن حجر هیثمی (البته اسم ابن حجر هیثمی را نیاورده) ذکر می کند و نظر خطابی را می پذیرد. به نقل از فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۸۳.
۶۰. فتح الباری، ابن حجر، ج ۱۳، ص ۱۸۳.

طهری

سال هفتم - شماره ۲۶ - تابستان ۱۳۸۷

۶۱ پیامبر فرموده است: «...سیکون فی هذه الامة رجل يقال له الوليد، هو شرعلى هذه الامة من فرعون لقومه.» مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸؛ مجمع الزوائد، هبثمی، ج ۵، ص ۲۴۰. هبثمی می گوید: این حدیث را احمد آورده و حدیثی حسن است.

۶۲ «كان أبيض الأحياء الى رسول الله بنو أمية» المستدرک، حاکم، ج ۴، ص ۴۸۱-۴۸۰. حاکم می گوید: این حدیث است صحیح و شرط شیخین را دارد، اما آن را نیاورده اند.

۶۳ «عن عبدالله بن الزبير: ان رسول الله عن الحكم و ولده.» المستدرک، حاکم، ج ۴، ص ۴۸۱. حاکم می گوید: این حدیثی است صحیح و شرط شیخین را نیز دارد، اما ذکرش نکرده اند.

۶۴ سنن ابی داوود، ج ۲، ص ۴۰۱؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۴۱. وی این حدیث را حسن نامیده است: المستدرک، حاکم، ج ۳، ص ۱۴۵؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۲۲۱.

۶۵ میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۴، ص ۸۹.

۶۶ تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۰، ص ۸۳.

۶۷ الاصابة فی تمييز الصحابة، ابن حجر، ج ۶، ص ۲۰۳.

۶۸ تهذیب الاسماء واللغات، نووی، ج ۲، ص ۸۷.

۶۹ لاکون مع الصادقین، ص ۱۴۶.

۷۰ ینابیع المودة، باب ۷۷، ص ۴۴۶.

۷۱ «الامام المحدث الاوحد الاكمل فخر الاسلام صدرالدين ابراهيم بن محمد بن المويد بن حمويه الجويني... و كان شديد الاعتناء بالرواية و تحصيل الاجزاء حسن القراءة مليح الشكل مهيباً ديناً صالحاً على يده اسلم غازان الملك، مات سنة اثنين و عشرين و سبع مائة و له ثمان و سبعون سنة رجمه الله تعالى.» تذكرة الحفاظ، ذهبی، ج ۴، ص ۱۵۰۶-۱۵۰۵.

۷۲ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۱۲، ح ۵۶۲.

۷۳ «ابوالمؤيد (الامام) الموفق بن محمد ابن سعيد المكي. قال الشيخ عبدالقادر القرشي المصري في الجواهر المضية في طبقات الحنيفة: الموافق بن احمد بن محمد بن سعيد المكي خطيب خوارزمي استاذ ناصر بن عبدالسعيد صاحب المغرب ابوالمؤيد مولده في حدود سنة ۴۸۴ ذكر القفطي في اخبار النحاة و قال: اديب فاضل له معرفة تامة بالفقه و الادب و روى مصنفات محمد بن الحسن بن عمر بن محمد بن احمد النسفي، مات سنة ۵۶۸ و اخذ علم العربية عن الزمخشري.» معجم المطبوعات العربية و المعربة، يوسف البان سرکيس، ج ۲، ص ۱۸۱۸-۱۸۱۹.

۷۴ مقتل الحسين، ج ۱، فصل هفتم، ص ۱۴۶.

۷۵ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۱۳۳.

۷۶ همان، ج ۲، ص ۳۱۳، ح ۵۶۴؛ مودة القرني، به نقل از ینابیع المودة، باب ۵۶، مودة عاشره، ص ۲۵۸.

۷۷ مسند احمد، ج ۵، ص ۱۸۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳؛ المعجم الكبير، ج ۵، ص ۱۵۳ و ۱۵۴؛ الجامع

الصغير، ج ۱، ص ۴۰۲؛ کتاب السنة، ص ۶۲۹؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۵۸۴.

۷۸. «المسکافی القاضی المحدث ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن احمد بن محمد بن احمد بن محمدحسکان القرشی العامری النیشابوری الحنفی الحاکم و يعرف بابن الحدای الحافظ. شیخ مستقن ذوعنایة تامة بعلم الحديث و كان معمرأ عالی الاسناد.» تذکرة الحفاظ، ذهبی، ج ۳، ص ۱۲۰۰.
۷۹. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۵۸۴.
۸۰. «احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق ابن موسی بن مهران الاصفهانی ولدسنة ۳۳۶ و مات سنة ۴۳۰.» هدیة العارفين، بغدادی ج ۱، ص ۷۴-۷۵. ذهبی درباره او گفته است: «احد الاعلام.» میزان الاعتدال ج ۱، ص ۱۱۱.
۸۱. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۸۶: کنزل العمال، متقی هندی، ج ۱۲، ص ۱۰۶.
۸۲. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ینابیع المودة لذوی القربی، قندوزی حنفی؛ فرائد السمطین فی فضائل المرتضى و البتول و السبطین، جوینی.
۸۳. ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۴۷.
۸۴. الاثمة الاثنا عشر، ص ۱۱۷.
۸۵. لوائح الانوار البهية و سواطع الاسرار الاثرية لشرح الدرّة المضیة فی عقد الفرقة المرضیة، ج ۲، ص ۷۱.
۸۶. الرياض الزاهرة فی فضل آل بیت النبی ﷺ و عترته الطاهرة، فصل آخر، به نقل از مقدمه فرائد فوائد الفکر فی الامام المهدي المنتظر، ص ۱۹.
۸۷. تاریخ الخمیس، ج ۲ (باب ذکر الاثمة الاثنا عشر) ص ۲۸۸: الاتحاف بحسب الاشراف، باب پنجم ص ۱۸۰.

طهری